فایل 498

**هدف مطلق**

**فقط جلب عنایت حق**

بسم الله الرحمن الرحیم

«لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[1]](#footnote-2)

بگذار تا به آنچه به آنان داده ایم نا سپاسی کنند بنا بر این از نعمت های اندک و زود گذر بر خوردار شوید که بزودی خواهید دانست ( که نا سپاسان چه سرنوشتی دارند )

بسم الله الرّحمن الرّحیم الحمد الله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد صلّی الله علیه و علی آله الطّاهرین و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین.

**مسئلۀ شرعی: پرداخت کفّاره یا مظالم به اولاد و والدین فقیر**

سؤال کرده اند: اگر کفّاره یا مظالمی در ذمّۀ ما هست می‌توانیم آن را به اولاد خود که یا به پدر یا مادر فقیرند بدهیم. اینجا فرموده اند: از جمله کسانی که واجب النفقۀ انسان هستند والدین (پدر و مادر) و آباء و امّهات هر چه بالا می‌رود اگر اینها فقیر باشند واجب النفقۀ انسان هستند و انسان باید نفقۀ آنها را تأمین کند و اولاد هم به همین کیفیّت است اگر فقیرند و مالک مخارج سال خود نیستند تأمین نفقه اشان واجب است که خوراک و پوشاک آنان در آن مقداری که واجب است نفقۀ آنها تأمین بشود و نمی‌توان از کفّاره و مظالم به آنان پرداخت کرد بله اگر اضافه بر آن مقدار باشد، اگر علاوه بر خوراک و پوشاکِ واجب هزینه های دیگری هم دارند می‌توانند از کفّارات یا از مظالم و یا اگر زکاتی در ذمّه دارد می‌تواند به والدین فقیر یا اولاد فقیرش بدهد.

**اقتداء دو نماز به یک نماز جماعت**

مسألۀ دیگر این که امام جماعت در مسجد مشغول نماز عصر است فردی وارد مسجد می‌شود و نیّت می‌کند که نماز ظهر و عصرش را با هم به امام جماعت اقتدا کند این نیّت از نظر آقایان فقها محلّ اشکال است اگر کسی از ابتدا قصد دارد که در اثنای جماعت قصد فرادی کند این محل اشکال است و بعضی از آقایان آن را مورد اشکال قرار می‌دهند ئ می‌فرمایند که جایز نیست مگر اینکه از اوّل قصد داشت تا به آخر تبعیت کند ولی در اثنای نماز مسئله ای به نظرش آمد ضرورتی پیش آمد و قصد فرادیٟ می‌کند اینجا چون از اول قصد ادامۀ جماعت داشته منتها در اثنا برای او ضرورتی پیش آمده و می‌خواهد قصد فرادی کند عیبی نیست اما اگر از اول قصد دارد که وارد جماعت می‌شود و در اثنای نماز قصد فرادی می‌کند و خود نماز را تمام کند بعد دو باره ملحق شده نماز عصر را اقتدا می‌کند در بین فقها این محل اشکال است. الّلهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجّل فرجهم0

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[2]](#footnote-3)

**کفران نعمت به هنگام رفاه و آسایش**

در آیه قبل پروردگار حکیم در مقام مذمّت کسانی بود که به هنگام شدائد و مشقّات و مصائب به یاد خدا می‌افتند و فریاد یا ربّاه و یا الله سر می‌دهند وقتی که گرفتاری اشان بر طرف شد دو باره به همان حال طغیان و عِصیان بر می‌گردند در هنگام شدائد موحّد می‌شوند وقتی که رفع گرفتاری شد مشرک می‌شوند خداوند چنین کسانی را مورد مذمّت قرار داده است و به سبب توحید فطری است که انسان به سمت معبود واحد می‌رود اما در اثر تربیت ناقص یا هوای نفسانی یا محیط و مانند اینها باعث می‌شودکه فطرت توحیدی خود را فراموش کند و به دامن معبودهای باطل بیفتد بعد وقتی که مصیبتی برای او پیش آمد و دستش از همه جا گسیخته شد آن رابطۀ فطری برای او بارز می‌شود آن وقت خدا را می‌خواند وقتی گرفتاری بر طرف شد باز به دامن همان وسائل و اسبابی می‌افتد که در آغوش آنها بود و لذا حق تعالی فرمود : « إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[3]](#footnote-4) وقتی این مردم گرفتاری پیش می‌آید پروردگارشان را می‌خوانند و به سوی او باز می‌گردند «مُنيبينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذا أَذاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً»[[4]](#footnote-5) و وقتی که رحمتی به آنها چشانده شد «إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُون‏»[[5]](#footnote-6) مشرک می‌شوند و حالا این آیۀ شریفه تهدید می‌کند «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏»[[6]](#footnote-7) بگذار آنان کفران بورزند به این نعمت هایی که به آنها داده ایم (ما را به حساب نیاورند) و همۀ توجّهشان به این نعمت ها و زور بازوی خودشان باشد و این ها را به حساب بیاورند نعمت های ما را کفران کنند، بگذار چنین باشند فعلاً از این زندگی زود گذر مادّی بهره بگیرند «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی می‌فهمند که قضیّه از چه قرار است وقتی به آنجا رسیدند آنوقت «ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُون»‏[[7]](#footnote-8) می‌بینید که همه چیز گُم شده و از بین رفته است و «لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ» به اصطلاح لام، لامِ امر است امر غائب است بگذار کفر بورزند به آن نعمت هایی که ما به آنها داده ایم و ما را به حساب نیاورند.

**تهدید قرآن به کافران نعمت**

جمله بعد می‌فرماید: «فَتَمَتَّعُوا» فعلا کیف کنند و از این متاع زود گذر دنیا بهره بگیرند این هر دو امر است« َتَمَتَّعُوا» فعل امر حاضر است و «لِيَكْفُرُوا» آن به اصطلاح آقایان ادبا امر غائب است از باب مثال تقریبا کسی در مجلسی بد عملی کرده این از او ناراحت است به خودِ آن شخص خطاب نمی‌کند به دیگری می‌گوید رهایش کن بگذار کار خودش را انجام دهد بعد دو باره شدّت می‌کند به خود او بر می‌گردد و می‌گوید: فعلاً کیف کن تا ببینیم به کجا می‌رسی؟ این خطاب دو گونه است گاهی به طور غایب است به خود او خطاب نمی‌کند بس که از او ناراحت است بعد به خود او خطاب می‌کند حالا هر کاری که می‌خواهی انجام بده ببین چه نتیجه ای می‌گیری؟ اینجا هم خداوند حکیم خطاب به پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید بگذار اینها به نعمتهای ما کفر بورزند و مجدّد خطاب به خودشان می‌فرماید: «فَتَمَتَّعُوا» فعلاً کیف کنید بهره را بگیرید «فَسَوْفَ تَعْلَمُون‏» به همین زودی خواهید فهمید که قضیه از چه قرار است و چه کیفرها و عِقابهایی در کمین شماست؟ پس آیۀ شریفه در مقام تهدید است چه به صورت امر غائب و چه به صورت امر حاضر به همین زودی خواهند فهمید

**چه دلیلی بر شرک وجود دارد؟**

 «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[8]](#footnote-9) این آیه هم وجدان آنها را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید آخر شما چه دلیلی بر شرک دارید؟ کسی که موجود دیگر را در ردیف خدا قرار می‌دهد و به پناه آنها می‌رود و آنها را مؤثّر در زندگی خود می‌داند و به آغوش آنها می‌افتد چه دلیلی بر این کار خود دارد؟ چه دلیلی بر شرک دارید؟ چون انسان هر کاری که می‌کند یا باید فطری باشد یا عقلی یا وحی ای و قرآنی (فطریِ عقلیِ قرآنی) آیا نور فطرت، شما را به شرک وا می‌دارد؟ حال این که این طور نیست و فطرت انسان رو به ذات واحد است و شاهد آن این که وقتی گرفتار شد به سوی او بر می‌گردد وقتی شدّت مصائب به آدم هجوم می‌آورد و از همه چیز آدم منقطع می‌شود فقط به سراغ او می‌رود این خود کاشف از این است که انسان فطرتاً موحّد است به دیگران توجّه کردن، عارضی، انحراف و شرک است شرک مرضی است که بر فطرت عارض می‌شود. فطرت انسانها توحیدی است و شاهد آن همین است « إِذا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنيبينَ إِلَيْهِ »[[9]](#footnote-10) که هنگام شدائد بنا به فرمودۀ امام معصوم علیه السلام تو در دریا سوار کشتی شده ای وقتی دریا طوفانی بشود و از همه چیز منقطع بشوی آنجا هیچ چیزی به درد تو نمی‌خورد آنوقت می‌فهمی قدرتی در عالم هست که می‌تواند نجاتش بدهد می‌فهمد قدرتی هست که این زمین و آسمان و دریا و طوفان مال او است و تنها ارادۀ او است که در این عالم کارگر است آن وقت می‌فهمد که نه اولاد فایده ای دارد نه پولدار و نه زوردار؛ هیچکدام حضور ندارند فقط یک رشته باقی مانده و آن هم ارتباط میانِ خود و خالقش است و این همان توحید است و لذا آیۀ شریفه « مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ»[[10]](#footnote-11) نشان می‌دهد از جمله نشانه های توحید فطری همان هجوم بلاها و شدائد است و از برکات مصیبت همین است که وقتی انسان گرفتار می‌شود می‌فهمد از غیر خدا کاری ساخته نیست و آنجاست که رشته توحیدی اش بارز بشود بنابراین فطرتاً دلیلی بر شرک نداریم فطرت انسان دالّ بر توحید است و شاهد آن هم هنگام تهاجم بلایا و شدائد و مصائب است که وقتی انسان از همه چیز بریده شد به او متّصل می‌شود و از غیر او منقطع می شود.

**از غیر خدا کاری ساخته نیست**

 منتها بیدار دلان کسانی هستند که در حال رفاه هم از خدا انقطاع از غیر می‌خواهند « إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ‏ الِانْقِطَاعِ‏ إِلَيْك‏»[[11]](#footnote-12) خدایا چنانم کن که در هر حالی که هستم منقطع بشوم نه فقط در دریا منقطع بشوم نه حالا هم که در کمال آرامش زندگی می‌کنم بفهمم که از غیر خدا کاری ساخته نیست حتّی دیگران یک سلام هم به من نمی‌کنند مگر او بخواهد تا برسد به چیزهای دیگر یعنی بفهمم که از غیر خدا هیچ فایده ای به انسان نمی‌رسد همه به اذن او کار می‌کنند «مَنْ ذَا الَّذي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ»[[12]](#footnote-13)تا اذن او نباشد هیچ موجودی حق ندارد به من محبتی اظهار کند یا این که بغضی اظهار بکند همه از جانب اوست این حقیقت را بفهمم. بیدار دلان در همان حالِ رفاه هم از خدا می‌خواهند توفیق بریدگی از غیر و پیوستگی به او را داشته باشند آنها که بیدار دل نیستند همین که به دریا بیفتند بیدار می‌شوند امیدواریم کار ما به آنجا نرسد و این پیام الهی است که شما انسانها فطرتاً موحّد هستید وقتی از نظر باطنی و معنوی بیمار می‌شوید به غیر من پناهنده می‌شوید.

**دلالت عقل و فطرت و برهان بر توحید سبحان**

 آیا عقل شما دلالت می‌کند که دیگری در وجود شما مؤثّر است؟ فرمان عقل چنین نیست عقل حکم می‌کند که او خالق و دادرس است آن که مرا آفریده مرا ربوبیّت می‌کند زنده ام می‌کند و مرا اداره می‌کند عزّت و ذلّت می‌دهد او باید معبود من باشد عقل همین را می‌گوید آن که ترا آفریده اداره ات می‌کند و امور تو را به عهده دارد او معبود تو است باید مقابل او تذلّل کنی. دیگران هم فرقی با شما ندارند یا مثل شما و یا کمتر از شما هستند اگر انسانند با تو مساوی اند اگر جماد و نبات یا حیوانی اند کمتر از شما هستند پس عقل هم دلالت می‌کند آن کس که انسان باید پیش او تذلّل کند خالق من است. اوست که مرا ساخته است رب من همان است معبود من هم همان است باید من پیش او تذلّل کنم پس عقل هم دال بر شرک نیست عقل می‌گوید از (واهب النعم) باید تشکّر و سپاسگزاری بشود این از عقل آیا قرآن به شما گفته که مشرک بشوید؟ قرآن می‌فرماید: «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[13]](#footnote-14) من که خدا هستم آیا از طریق وحی برای آنها برهانی فرستاده ام که گفته ام مشرک بشوید؟ غیر مرا به حساب بیاورید؟ این را که من نگفته ام پس نه عقل و نه فطرت شرک را تأکید نمی‌کند، پس چه دلیلی بر شرک است؟ فطرت، توحید است عقل، توحید است قرآن کریم، توحید است

«أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً»[[14]](#footnote-15) سلطان یعنی برهان هرچه که برای انسان مسیطر می‌شود سلطان است یعنی سلطنت، دلیل وقتی که محکم شد عقل آدم را فرا می‌گیرد دلیل، مسلّط بر عقل می‌شود عقل را خاضع می‌کند این برهان است، و لذا از برهان و دلیل به "سلطان" تعبیر می‌شود، آیا ما برهانی بر ایشان نازل کرده ایم؟ «أَمْ أَنْزَلْنا عَلَيْهِمْ سُلْطاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون‏»[[15]](#footnote-16) که آن دلیل، حرف می‌زند و آنها را به شرک دعوت می‌کند آیا چنین چیزی هست؟ آیا از جانب من برهانی آمده « فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِما كانُوا بِهِ يُشْرِكُون» که بگوید با دلیل روشن که فلان موجود، شریک خدا و مؤثّر در زندگی شما است؟ پس از نگاه این آیۀ شریفه، شرک نه دلیل فطری نه دلیل عقلی نه دلیل وحی ای و نه دلیل قرآنی دارد بلکه هر سه دالّ بر توحید است.

**شادمانی برای نعمت یا شادمانی صاحب نعمت؟**

خداوند حکیم به توبیخ انسانهای کم ظرفیت اشاره کرده می‌فرماید: «وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها»[[16]](#footnote-17) آنها چنانند که وقتی ما که رحمتی از جانب خود به آنها می‌چشانیم (نعمتی به آنها می‌دهیم رفاه به آنها می‌دهیم) «فَرِحُوا بِها» به همان نعمت دلشاد می شوند (بها= به آن نعمت) نه به (مُنعم). انسانِ عاقل آن است که وقتی که نعمت را دید مُنعم را به حساب بیاورد در مقابل او تذلّل کند نه در مقابل نعمت ، فقط خودِ سفره را دیدن، بَه بَه گفتن، این که هنر نیست سفره را دیدی سفره انداز را تشکّر کن. آدم عاقل کسی است که نزد سفرۀ رنگین با مشاهدۀ نعمت ها به نعمت آفرین بیندیشد و او را تحسین کند.

 ای خواجه! قمر بهتر یا آنکه قمر سازد خوبی شکر بهتر یا آن که شکر سازد

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلى‏ طَعامِه\* أَنَّا صَبَبْنَا الْماءَ صَبًّا»[[17]](#footnote-18) انسانِ عاقل سر سفره که نشست، ما را می‌بیند که ما چه کرده ایم تا ا ین لقمه به دست او رسیده است نه فقط نعمت را «فَرِحُوا بِها» مذمّت روی «فَرِحُوا بِها» است نه (فَرِحَ بِالله) وَ الّا (فَرِح باالله) مذموم نیست اینجا خداوند فَرَح یعنی خوشحال شدن را مذمّت می‌کند

**فرح شیطان! فرح رحمانی**

آیا هر خوشحالی بد است ؟ نه هر خوشحالی بد نیست، فَرَح قارونی بد است «إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحين»[[18]](#footnote-19)‏ فرح قارونی غرور بود فرح او به نعمتش بود به همان ثروتش خوشحال بود و لذا وقتی فرمان خدا به او رسید که از این نعمت، زکات بده گفت نمی‌دهم «إِنَّما أُوتيتُهُ عَلى‏ عِلْمٍ عِنْدي»[[19]](#footnote-20)‏ گفت: این اموال را با علمِ خودم با کاردانی خودم به دست آورده ام فرحِ او فرح به نعمت بود که مذموم بود «لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحين»[[20]](#footnote-21)‏ خدا خوشحالها را دوست ندارد خوشحالی که با غرور توأم باشد مذموم است اما فرحی که به خودِ خدا مربوط باشد خیلی خوب و مطلوب است «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»[[21]](#footnote-22) اینجا خداوند امر به فرح دارد خوشحال بشوید به چه چیزی؟ «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» اینکه خدا را ببینید نه فقط نعمت را «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا» «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» نعمت ها را آینۀ دیدار خداوند بدانید و ببینید «يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُون»‏[[22]](#footnote-23) (بِنَصْرِ اللَّهِ )[[23]](#footnote-24) روز قیامت اهل ایمان خوشحال می‌شوند ولی بِنَصْرِ اللَّهِ خوشحال

 می‌شوند و یا در بارۀ شهداء می‌فرماید: « وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا في‏ سَبيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُون\* فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»[[24]](#footnote-25) آنجا هم باز از شهداء مدح می‌کند، شهداء خوشحالند «فَرِحينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» پس فرح نسبت به منعم بسیار خوب است باید باشد فرح نسبت به نعمت مذموم است بله خودِ نعمت را دیدن و منعم را فراموش کردن خروج از مرز انسانیّت است این فرح، فرح حیوانی است، فرح انسانی نیست آن فرح نسبت به مُنعم «فَضْلِ اللَّهِ وَ رَحْمَتِهِ» «ما آتاهُمُ اللَّهُ» درست است پس اینجا اگر فرح را مذمّت می‌کند«فَرِحُوا بِها» دالّ بر این است که «فَرِحُوا بِها» نگاه به نعمت است نه نگاه به صاحب نعمت، اینها وقتی به رفاه می‌رسند خوشحال می‌شوند«وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُون»[[25]](#footnote-26)‏ امّا باز همین که گرفتاری به سراغشان آمد آن هم بر اثر بد عملی خودشان (خودشان کاری کرده اند که گرفتار شده اند) نا امید می‌شوند : «إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ» سیّئه اینجا گناه نیست به معنای گرفتاری است گاهی سیّئه برای گرفتاری و خوشحالی است «رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً»[[26]](#footnote-27) یعنی سعادت و خوشی هم در دنیا موجبات خوشحالی باشد و هم در آخرت موجب خوشحالی باشد. اینجا سیّئه هم به معنای گرفتاری است «إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْديهِمْ »[[27]](#footnote-28) وقتی بر اثر بد عملی اشان گرفتاری دامنگیرشان شد نا امید می‌شوند.

**ثبات و استقامت روحی موحّدان**

«إِذا هُمْ يَقْنَطُون»[[28]](#footnote-29)‏ قنوط با طاء الف دار به معنی نا امیدی و یأس است و قنوت با تاء نقطه دار یعنی عبادت اینجا منظور از [یقنطون] یعنی آنها افرادی کم ظرفیتند وقتی نعمت به سراغشان می‌آید مغرور می‌شوند خود را می‌ستایند وقتی به گرفتاری می‌افتند مأیوس می‌شوند و خود را می‌بازند ولی انسان موحّد اینجور نیست وقتی به نعمت می‌رسد خداوند را شاکر است مُنعم را می‌بیند و سپاسگزاری می‌کند وقتی گرفتار بشود صابر است و با خود می‌گوید حتماً بد عمل بوده ام که مبتلا شده ام توبه کار می‌شود و اگر هم بد عمل نبوده به خود می‌گوید خدا می‌خواهد مرا به درجاتی برساند صبر می‌کند آنچه خدا خواسته همان خوب است جزع نمی‌کند انسان موحّد نه به هنگام نعمت مغرور می‌شود و نه به هنگام مصیبت مأیوس می‌شود در هر حال با خداست یا زبان او نزد خدا شاکر است یا در مقابل بلای خدا صابر است جزع نمی‌کند می‌گوید هر چه هست او تقدیر حکیمانه ای دارد

**مهمّ، جلب عنایت اوست**

و لذا در آیۀ بعد می‌فرماید: « أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ »[[29]](#footnote-30)‏ مگر اینها فکر نمی‌کنند آن نعمتهایی که به آنها می‌رسد رزق یا وسعت یا در ضیق باید به حساب خدا بگذارند و بدانند که دست دیگری در کار است بَسْط رزق و قَدْر رزق، قَدْر در اینجا به معنای ضیق و در تنگی افتادن است. بسط یعنی گشایش و توسعه. خداست که هم رزق کسی را منبسط می‌کند و توسعه می‌دهد و خداست که رزق کسی را به تنگی می‌افکند حساب دست اوست درست است که عالم عالم اسباب است باید انسان به وسائل توسّل کند تا به هدف برسد این درست است ولی کلّیّت ندارد حالا کسی دوندگی بیشتر کرد به رزق بیشتری می‌رسد نه این جور نیست ولی باید دنبال کار برود وسیله را به کار بیفکند تا خدا به رزقش برساند این جور نیست که حالا هر کسی دوندگی کرد به وسائل توسّل کرد به هدفش برسد این طور نیست چه بسیار کسانی که خیلی فعالّند لایق هم هستند خیلی تیز هوش ولی هر چه می‌دوند به هدف نمی‌رسند به قول معروف هشت آنها گروِ نُهِشان است کوتاهی نکرده دوندگی می‌کند فعّال و لایق هم هست و خیلی هم کاردان ولی به هدف مورد نظر نمی‌رسد به هر دری می‌زند درهای باز هم به رویش بسته می‌شود و از طرفی کسی هم هست که فعالیّت چندانی ندارد امّا رزقش مثل سیل فراوان به سوی او روانه می‌شود :

 كم‏عاقل‏عاقل أعيت مذاهبه‏ و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا

 هذا الّذي ترك الأوهام حائرة و صير العالم النحرير زنديقا[[30]](#footnote-31)

چقدر آدمهای عاقل عاقل را آدم می‌بیند که در راه زندگی درمانده، نمی‌داند از کدام طرف برود، بیچاره است

و چه نادانهای نادان که انسان می‌بیند چه روزی فراوانی دارند و این چیزی است که یک عالم تحریر را از دین برمی‌گرداند و زندیقش می‌کند.

وقتی شما مریض شدید باید به دکتر مراجعه کنید دارو بسیار خوب ولی گاهی هر چه به دکتر مراجعه می‌کنید صحّتی حاصل نمی‌شود مدّت طولانی نزد دکتر می‌رود باز همان مرض هست پیش هر دکتری هم که می‌رود از دارو و درمان نتیجه نمی‌گیرد بله باید کسی که مریض شد باید به طبیب مراجعه و دارو مصرف کند ولی اینجور نیست که هر که مراجعه کرد خوب می‌شود عافیت، رزق است با وسیله به دست می‌آید ولی اینجور نیست که هر که دنبال آن رفت آن را به دست بیاورید علم هم همین طور است چه بسیار مردمی که خیلی زحمت می‌کشند درسخوان هم هستند خیلی شب و روز کار می‌کنند ولی باز عقب مانده اند به جایی نمی‌رسند و چه بسا کسانی خیلی هم تلاش نمی‌کنند ولی رونقی دارند در دعاها هم همین طور است گفته اند شما دعا کنید ما اجابت می‌کنیم این کلّیّت ندارد که حالا هر کسی دعا کرد فوراً اجابت بشود اینجور هم نیست چه بسیاری که شب و روز دعا می‌کنند فریاد می‌کشند مکّه و کربلا و مشهد می‌روند باز نمی‌شود ده سال، بیست سال دعا می‌کنند امّا به اجابت نمی‌رسد این مطلب می‌خواهد بفهماند دست دیگری در کار است درست است که شما باید دنبال وسائل بروید ولی خیال نکنید که این وسیله مستقل است نه اگر من بخواهم به آن اثر می‌بخشم و اگر نخواهم از همین وسیله سلب اثر می‌کنم : «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»[[31]](#footnote-32)

**سه دلیل اثبات صانع**

تفسیر روح البیان نقل می‌کند که از عالمی پرسیدند : مَا الدّلیل عَلیٟ أَن لِلْعالَم صانعاً واحداً؟ چه دلیلی وجود دارد که این عالم صانع و مدبّری چرخاننده دارد ؟ عالِم گفت به سه دلیل این عالَم گرداننده دارد ( ذلّ اللّبیب، فقر الادیب، سقم الطّبیب )[[32]](#footnote-33) من دیده ام بسیاری از مردم عاقلِ خردمند هوشیارِ و تیز هوش عقب مانده اند هر چه می‌دوند به جایی نمی‌رسند، ذَلَّ اللَّبیب، چه بسیار انسانهای کم عقلی که با کمی تلاش به همه جا می‌رسند و "فَقْرَ الأَدیب" و دیده ای مردمی سخنور و هنرمند هرچه می‌دوند باز هم فقر دارند به آنچه می‌خواهند نمی‌رسند و سُقْمَ الطَّبیب طبیب ها بیمار می‌شوند و می‌میرند اگر بنا بود هر طبیبی مؤثّر باشد نمی‌بایست خودش بیمار می‌شد همه باید زنده و سالم بمانند این که طبیب بیمار می‌شود دالّ بر این است که دست خودش نیست خودش طبیب و متخصص است صدها مریض هم معالجه کرده خودش مریض شده هر چه هم می‌کوشد نمی‌شود اتفاقا گفته اند که چه بسیار اطباء با همان مرضی که متخصّص درمان آن بوده اند مرده اند. شاعر می‌گوید :

 ارسطو مات مدقوقا ضئیلا و افلاطون مفلوجا ضعیفا

 مضی بقراط مسلولا ذلیلا و جالینوس مجلونا نحیفا[[33]](#footnote-34)

ارسطو به مرض تب.افلاطون به مرض فلج.بقراط به مرض سل و جالینوس به بیماری اسهال درگذشتند.

 این همه اطباء و بزرگان بودند ارسطو مبتلا به بیماری تب مبتلا شد و با همان هم مُرد در حالی که خودش در علاج همان بیماری متخصص بود افلاطون به بیماری فلج مبتلا شد با آنکه متخصص آن بیماری بود با همان مرض مُرد بقراط در معالجۀ بیماری سل متخصص بود خودش بیماری سل گرفت و با همان مرد و جالینوس در مرض اسهال متخصص بود خودش اسهال گرفت و با همان اسهال مرد حتی نوشته اند در همان اواخر عمرش یارانش دور او جمع شدند گفتند بابا تو خودت در معالجۀ اسهال متخصّص بودی خودت اسهال گرفتی خود را معالجه کن دستور داد خمی آوردند درون آن آب ریختند تا پر شد داروی مختصری که خود ساخته بود گفت درون خم بریزید ریختند بعد از لحظه ای گفت حالا خم را بشکنید دیدند آن آب منجمد شده گفت از همین دارو که اندکی از آن درون خم ریخته ام آب منجمد شد فراوان در شکم خود ریخته ام اما همینجور روان است وقتی قضای خدا در کار است «وَ هُوَ الْقاهِرُ فَوْقَ عِبادِهِ»[[34]](#footnote-35) نمی‌شود کاری کرد پس این عالِم گفت من به سه دلیل فهمیدم دستی در این عالَم هست که کار می‌کند به ما مربوط نیست مولای ما امام امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود :

«عَرَفْتُ‏ اللَّهَ‏ سُبْحَانَهُ‏ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نقض الهمم»[[35]](#footnote-36)

خداوند را به وسیله فسخ شدن تصمیمها گشوده شدن گره ها و نقض اراده ها شناختم.

 خدا را شناختم به این که بسیاری از تصمیم ها گرفته می‌شود آن تصمیم ها از بین می‌رود همّت ها نقض می‌شود انسان تصمیم ها می‌گیرد کسی می‌آید آن را بر هم می‌زند گره ها را می‌بندد دیگر هر چه تلاش می‌کند گشوده نمی‌شود این مطالب توضیح مختصری بود دربارۀ آیه شریفه

**از نگاه امام صادق علیه السلام ثروتمندان امانتداران خداوند سبحان**

 ایّام شهادت امام صادق علیه السلام و الصلوه است حضرت در جمله ای فرمودند : این ثروتمندان امانت دار خدا هستند آنها خیال نکنند که خدا به این ها ثروت و پول داده همه اش مال خودِ آنهاست اینجور نیست حضرت در ذیل این آیه فرمود: «فَآتِ ذَا الْقُرْبى‏ حَقَّه‏»[[36]](#footnote-37) اینهایی که خویشاوندان شما هستند (مساکین) در اموال شما سهمی دارند، تمام آن مال شما نیست شما امانتداری هستید باید در حدّ تعادل خرج کنید خیال نکنید چون مال خودِ من است هر جور که خواستم خرج کنم بعد حضرت مثال زد و فرمود اگر او یک مَرْکَب بیست درهمی مناسب شأنش دارد حق ندارد یک مرکب بیست هزار درهمی برای خود تهیه کند بگوید پول، مال خودم است هر جور بخواهم خرج کنم این اسراف است و خدا اسرافکاران را دوست ندارد به شما ثروت داده در حدّ اقتصاد (میانه روی) مناسب با شأن خود خرج کنید اگر فوق شأن خود هزینه کردید اسراف خواهد بود ابوذر به معاویه می‌گفت این قصری که ساخته ای آن عظمت و شُکُوه اگر از مال شخصی خودت ساخته ای اسراف کرده ای : «إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفين»[[37]](#footnote-38)‏ اگر از بیت المال ساخته ای خیانت کرده ای «إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخائِنين»[[38]](#footnote-39)‏ تو یا خائن هستی یا مسرف؟ به هر حال مبغوض خدا هستی خدا تو را دوست ندارد اگر از مال خودت اسراف کرده ای یا در مال دیگران خیانت کرده ای امام صادق علیه السلام فرمود آنچه خدا به شما ثروتمندان داده امانت نزد شماست پس به اندازۀ میانه روی در زندگی خود خرج کنید و بدانید ذی القربی در مالِ شما حق دارند آنها سهمی دارند سهم آنها را طبق موازینی که معین شده باید بدهید.

**رهنمود امام صادق علیه السلام در مورد مصرف زکات**

 ابو بصیر گفت خدمت امام صادق علیه السلام عرض کردم : آقا دیدم مرد پرهیزگارِ تهیدستی پیش عیسی بن اعین آمد و از اوکمک مالی خواست او گفت زکات پیش من هست ولی به تو نمی‌دهم برای این که دیدم روزی تو مقداری گوشت با خرما خریدی این اسراف است من تو را مستحق نمی‌بینم بنابراین به تو زکات نمی‌دهم امام صادق از شنیدن این جریان خیلی ناراحت شد مدّتی دست به پیشانی شان گذاشتند بعد فرمودند که چرا چنین است؟ خداوند سهمی از فقرا در مال ثروتمندان معین کرده باید به قدری به آنها بدهند که زندگی اشان با وسعت تأمین بشود وقتی آن مرد گفت که من یک درهم معامله کردم یک درهم سود بردم آن یک درهم را سه قسمت کردم یک قسمت گوشت خریدم یک قسمت هم خرما خریدم و قسمت دیگر را هم برای مسائل دیگر زندگی ام خرج کردم اسرافی در کار نبوده است آنگاه امام فرمود: شما که ثروتمند هستید در حدّ میانه و معتدل خرج کنید اضافه را به دیگران به قدری بدهید که زندگی اشان توسعه پیدا کند به زحمت نیفتند با شرایطی که استحقاق دارند هم خوراکشان هم پوشاکشان هم مسکنشان و هم مرکبشان را تأمین کنید اگر او احتیاج به ماشین دارد باید بتواند از همان سهم امام حتی مرکبشان را هم تأمین کنید اگر بخواهد با آن حجّ و زیارت برود یا در زندگی خود توسعه بدهد اگر شرایط استحقاق در او بود تنگ دستی نکنید که مرتّب او و خانواده اش نان و پنیر بخورند این چه حرفی است که اگر او خرما یا گوشت خورد نباید او زکات داده شود، امام علیه السلام از این رفتار و گفتار عیسی ابن اعین ناراحت شد و از آن نهی فرمود:

**توصیف عظمت امام صادق علیه السلام از زبان شاعر**

به هر حال مثل دیروزی جنازه امام صادق علیه السلام در مدینه تشییع شد در مدینه غوغایی شد شاعر هم شعرهایی گفته است : «أتدرون‏ماذاتحملون إلى الثرى؟»[[39]](#footnote-40)هیچ می‌دانید چه کسی را می‌برید زیر خاک کنید؟ می‌دانید چه کسی را روی دوش گرفته اید می‌برید؟ کوه عظمت و وقار ، معنویت ، امامت و ولایت را می‌برید زیر خاک کنید« غداة حثا الحاثون فوق ضريحه»[[40]](#footnote-41) مثل دیروزی خاک روی بدن مطهری ریختند ترابا و أولى كان فوق المفارق[[41]](#footnote-42) و ای کاش این خاک را بر سر مردم می‌ریختند نه بر سر جنازه امام صادق علیه السلام. ولی در کربلا حتی این هم نشد بیایند تشییع کنند جنازه بردارند بلکه دستور دادند اسبها را نعل تازه زدند و بر بدن مطهر مولایمان تازاندند.

 صلی الله علیک یا مولانا یا ابا عبد الله الحسین و علی الارواح التی حلت بفنائک

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-2)
2. - سورۀ روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-3)
3. - سورۀ روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-4)
4. - همان [↑](#footnote-ref-5)
5. - همان [↑](#footnote-ref-6)
6. - سورۀ روم آیه 34 [↑](#footnote-ref-7)
7. - سورۀ هود آیه 21 [↑](#footnote-ref-8)
8. - سورۀ روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-9)
9. - سورۀ روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-10)
10. - سورۀ روم آیه 33 [↑](#footnote-ref-11)
11. - مناجات شعبانیه [↑](#footnote-ref-12)
12. -سورۀ بقره آیه 255 [↑](#footnote-ref-13)
13. - سورۀ روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-14)
14. - همان [↑](#footnote-ref-15)
15. - سورۀ روم آیه 35 [↑](#footnote-ref-16)
16. - سورۀ روم آیه 36 [↑](#footnote-ref-17)
17. - سورۀ عبس آیات 24و 25 [↑](#footnote-ref-18)
18. - سورۀ قصص آیه 76 [↑](#footnote-ref-19)
19. - سورۀ قصص آیه 78 [↑](#footnote-ref-20)
20. - سورۀ قصص آیه 76 [↑](#footnote-ref-21)
21. - سورۀ یونس آیه 58 [↑](#footnote-ref-22)
22. - سورۀ روم آیه 4 [↑](#footnote-ref-23)
23. - سورۀ روم آیه 5 [↑](#footnote-ref-24)
24. - سورۀ آل عمران آیات 169و 170 [↑](#footnote-ref-25)
25. - سورۀ روم آیه 36 [↑](#footnote-ref-26)
26. - سورۀ بقره آیه 201 [↑](#footnote-ref-27)
27. - سورۀ روم آیه 36 [↑](#footnote-ref-28)
28. - همان [↑](#footnote-ref-29)
29. - سورۀ روم آیه 37 [↑](#footnote-ref-30)
30. -جواهر البلاغه ج1ص229 [↑](#footnote-ref-31)
31. - سورۀ انعام آیه 18 [↑](#footnote-ref-32)
32. - تفسیر روح البیان ج7ص39 [↑](#footnote-ref-33)
33. . گناهان کبیره، عبدالحسین دستغیب، جلد 1، صفحه 72 [↑](#footnote-ref-34)
34. - سورۀ انعام آیه 18 [↑](#footnote-ref-35)
35. - نهج البلاغه صبحی صالح ص511 [↑](#footnote-ref-36)
36. - سورۀ روم آیه 38 [↑](#footnote-ref-37)
37. - سورۀ اعراف آیه 31 [↑](#footnote-ref-38)
38. - سورۀ انفال آیه 58 [↑](#footnote-ref-39)
39. بحار الانوار ج47ص333- [↑](#footnote-ref-40)
40. همان - [↑](#footnote-ref-41)
41. همان - [↑](#footnote-ref-42)